**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۱/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**تحلیل منطقیِ فقیر و مسکین «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا»**

بحث در مورد این بود که این مطلبی که در کلمات آقایان وارد شده در مورد فقیر و مسکین «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا» این تحلیل منطقی مطلب چیست؟ خب اینجا یک نکته‌ای قبل از ادامه بحث عرض کنم که در مورد خصوص کلمه فقیر و مسکین این مطلب قدیمی‌ترین جایی که من عجالتاً پیدا کردم که در مورد این مطلب را دارد مبسوط شیخ طوسی است مبسوط، ج1، ص246؛ و بعد از آن فقه القرآن راوندی، ج1، ص243؛ بعد از آن سرائر، ج1، ص456؛ در کشف الرموز، ج1، ص254، از راوندی نقل کرده و این عبارت را اضافه کرده «و یرید انه یستعمل فی معنیین»؛ بعدش تحریر علامه است، ج1، ص401، ج3، ص307. البته در این لابلا کتابهای زیادی هست که از آن استفاده می‌شود که اینها این طور نیست آنها را حالا یادداشت نکردم که حاج آقا در بحث فقیر و مسکین به تناسبی وارد شدند آنها را اشاره کردند من یادداشت نکردم از بعضی اینها استفاده می‌شود که اگر اینها جداجدا ذکر بشوند این طوری تعبیر دارند می‌گویند که تحقق معنای فقیر و مسکین در آیه زکات مهم نیست چون به هر حال بسط بر اصناف که واجب نیست خب همه اقسام را شامل می‌شود ولی جایی که جدا هستند فایده‌بخش هست این معنایش این است که جایی که جدا هستند اگر فقیر وارد شده باشد یک معنایی دارد مسکین وارد شده باشد یک معنای دیگری دارد و امثال اینها. بعد از اینها در تاج العروس هم، ج7، ص355، از بدر غرافی نقل می‌کند بدر غرافی، بدر الدین غرافی هست متوفای 1008، خیلی اینها متأخرند حالا من در کتابهای اهل تسنن تتبع نکردم که ببینیم قبل از مبسوط مطلب وارد شده یا نه ولی به هر حال در مورد فقیر و مسکین این طوری هست اما حالا

در مورد اینکه این مطلب چی هست دو سه نفر بحث کردند در مورد فقیر و مسکین کردند دوتا آدرسش را جلسه قبل دادم زکات مرحوم آشتیانی بود و مصابح الفقیه مرحوم حاج آقا رضا را جلسه قبل گفتم دوتا آدرس دیگر هم حاشیه کاشف الغطاء بر عروة الوثقی که در این عروة الوثقی محشی، ج4، ص98، وارد شده است. شرح تبصره، آقاضیاء، ج3، ص3، هم این آدرس هست. خب حالا در موردش صحبت می‌کنیم این قانون خیلی در کلمات متأخرین برایش مثال ذکر شده من یک مقداری همین طوری اجتمعا افترقا را گشتم مثالهای بسیار زیادی حالا یک سری مثالهای آدرس من یادداشت کردم را ذکر می‌کنم.

پرسش: ... پاسخ: اجتمعا افترقا بعضی‌هایش جستجو کردم ولی اجتمعا و افترقا را به صورت واو زدم که گاهی اوقات ممکن است الفاظشان مثلاً «إذا اجتمعا دخل الآخر تحته» باشد «و إذا افترقا اتحد معناه» این را احتمال دادم این طوری باشد اجتماع و افتراق با واو به صورت عطفی زدم و مثالهایی که چیز هست و من مثالهایی که یادداشت کردم کلمه سنن و آداب کشف الغطاء چاپ قدیمی صفحه 116، چاپ جدید، ج2، ص151، حاشیه؛ الصورة و التمثال، هدایة الطالب، ج1، ص40؛ الظلم و الجور، هدایة الطالب، ج1، ص110؛ التعزیر و الحدّ، السرقة علی ضوء القرآن و السنة، ص14؛ تفصیل الشریعة، جلد حدود، ص6، دراسات فی ولایة الفقیه، ج2، ص366؛ المعونة و الغرامة، الجواهر الفخریة فی شرح الروضة البهیة، ج7، ص157، به نقل از حدیقه؛ الفئ و الغنیمة، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة، ج3، ص9یا 90؛ الفداء و المثن، الإحصار و الصد، ص135؛ المودة و المحبة، من فقه الزهراء علیها السلام، ج1، ص92؛ الکدح و الکد، من فقه الزهراء علیها السلام، ج3، ص164؛ اللائح و الظاهر، من فقه الزهراء علیها السلام، ج3، ص314؛ المساکین و القانع و المؤتر، مساکین یک طرفش قانع و مؤتر هم یک طرف دیگر، تفصیل الشریعة، ج5، ص269؛ الخراج و الجزیة، الجزیة و أحکامها فی الفقه الإسلامی، ص104؛ المشرکین و اهل الکتاب، سند العروة الوثقی، ج2، ص53؛ الشرایط و المقدمات، بیان الفقه فی شرح العروة الوثقی، ج3، ص478؛ العفو و الصفح، این حالا رفتیم در تفاسیر،

تفسیر بیان السعادة، ج1، ص136، ج2، ص224و404، ج3، ص113؛ اسلام و ایمان، اطیب البیان، ج1، ص146؛ مشارق و مغارب، اطیب البیان، ج11، ص118؛ فسق و عصیان، اطیب البیان، ج12، ص226؛ التسمیة و الاستعاذة، می‌گوید بمنزلة تولی و التبری، آن یعنی دوتا مثال می‌شود، تفسیر صراط مستقیم، ج3، ص105؛ الجمال و الجلال، تفسیر صراط مستقیم، ج3، ص131؛ التسبیح و التقدیس، تفسیر بیان السعادة، ج1، ص74؛ النبی و الرسول، تفسیر ست سور، ص222، الاستغفار و التوبة، تقریب القرآن الی الاذهان، ج2، ص615؛ السئیة و الفاحشة، روح المعانی، ج1، ص438؛ الخوف و الحزن، روح المعانی، ج6، ص144؛ الاسراء و المعراج، روح المعانی، ج8، ص49؛ العمرة و الحج، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج3، ص119، ج5، ص275، ج20، ص46؛ السماوات و الارض و ما فیهما، این دوتا ترکیب است، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج4، 210 یا 201؛ القرآن و النور، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج8، ص233؛ السرّ و النجوی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج19، ص28؛ الحزم و الظلم، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج19، ص199؛ به نظر می‌رسد هر جایی که یک مقداری واژه‌های نزدیک به هم را چیز کردند این ادعاء در آن تکرار شده و کلمات زیادی که اینها هیچکدامشان در جای دیگری وارد نشده حالا من کتابهای اهل تسنن را مراجعه نکردم ولی در کتب تفسیر که خب تفسیرهای اهل تسنن هم بود تقریباً اینها همه در تفسیرها شیعی وجود دارد تفسیر اهل سنت آن روح المعانی دیدم چند مورد را گفته روح المعانی هم خیلی متأثر است یعنی حرفهای تفسیرهای شیعی را خیلی نقل می‌کند و به نظرم به هر حال تفکر در کلمات علمای ما بیشتر وارد شده تا در کلمات علمای عامه حالا می‌گویم آنها را هم مراجعه نکردم کتب فقهی‌شان را.

پرسش: ... پاسخ: حالا من آنها را یادداشت نکردم اینکه ببینیم شاید هم می‌گویم با یکی دوتا چیز مخصوص، دو سه‌تا کلید واژه‌های محدود من مراجعه کردم این کلید واژه‌ها این مقدار ... و اینها به نظر نمی‌رسد اصلاً حالا یک بحث صغروی هست اصلاً قاعده‌ها این همه هر جایی که ما یک جوری گیر کردیم یک چنین

قاعده‌ای را چیز بکنیم چینن مطلبی درست است این مطلب، خصوصاً به این گستردگی که عرض کردم این همه مثال در کلمات آقایان هست این مصادیقش خیلی‌هایش به نظر یا اگر نگوییم قریب با اتفاقش دلیل ندارد خیلی‌هایش همین طوری ادعاء شده ولی خب حالا ما در همان مسئله ظرف و جار و مجرور هم که در جلسه قبل بود من نشد مراجعه کنم در کتب ادبی که اینها آیا می‌گویند قول ادباء چنین چیزی در کلمات ادباء هست یا نه؟ در کتب تفسیر که معمولاً کلمات ادباء را نقل می‌کنند در آنها چیز قابل توجهی ندیدیم همین‌هاست که یک چیز مخصوصی نبود. بگذریم.

پرسش: ظرف به عنوان اعم خیلی ... پاسخ: دارند اینکه می‌گوید ظرف به معنای اعم است؟ به کار می‌برند؟

پرسش: به کار می‌برند مثال می‌زنند به جار و مجرور. یعنی می‌گویند ... پاسخ: نه می‌گویم این هست در جایی که ظرف بگویند آن را مثال ...

پرسش: مثلاً بعضی اوقات می‌گویند جار و مجرور و ظرف،‌بعضی اوقات ظرف مطلق پاسخ: حالا مثلاً ظرف را به معنایی که در موارد جار و مجرور... به حال اینها باید مراجعه کرد حالا جار و مجرور بگویند مراد ظرف باشد آن را حالا به هر حال این اصطلاحات آیا واقعاً همین طور هست یا نیست؟ اینها نیاز به مراجعه و تأمل و اینها دارد.

خب این بحثهای مصداقیش یک بحث است اما اصل تحلیل این قضیه که چطور هست که مثلاً دوتا واژه هنگام افتراق معنایشان یکی بشوند مترادف بشوند هنگام اجتماع معنایش مختلف بشود آیا معنای اینها مختلف هست؟ وقتی افتراق پیدا می‌کنند افتراق قرینه اتحاد معنی پیدا می‌کند قرینه پیدا می‌کند که به معنای اعم به کار رفته آیا این طوری است؟ یا برعکس اینها معنایشان یکی هستند ولی وقتی کنار هم قرار می‌گیرند معنایشان مختلف می‌شود هیچ یک از این دوتا مطلب به نحو کلی یک قانون کلی باشند که هر وقت اینها جدا بشوند معنایشان عام بشود هر وقت کنار هم قرار بگیرد معنایشان یکی بشود به نظر درست نمی‌‌آید بله این مطلب که فی الجمله در هنگامی که اینها جدا بشوند هر کدام در معنای اعم از

دیگری به کار برود این کاملاً توجیه دارد حالا توضیح می‌دهم و اگر کنار هم قرار بگیرند معنایش مختلف بشود آن به صورت فی الجمله می‌شود این را توجیه کرد و وجه منطقی برایش درست کرد ولی یک قانون عامی داشته باشیم نفس قانون عام، آن خیلی من توجیهی برایش پیدا نکردم حالا عرض کردم با قواعد طبیعی استعمالات و نحوه شکل‌گیری ظهورات به نحو کلی این قانون را بتوانیم توجیه کنیم من نفهمیدم اما آن مقدار توجیه فی الجمله‌ای که حالا در مورد خود فقیر و مسکین عرض بکنم دیگر حالا آن مثالهای متنوع دیگری که اینجا هست آنها بماند دیگر آیا واقعاً مطلب همین طور هست که این آقایان ادعاء می‌کنند یا ادعاء نمی‌‌کنند؟ آنها را کار نداریم در مورد فقیر و مسکین اولاً حالا یک نکته‌ای ابتداء در مورد فقیر و مسکین بگویم خب اختلافات زیادی در کتب فقهی و لغوی این تفسیری در مورد فرق بین فقیر و مسکین نقل شده اکثر این اقوال، اقوال بی‌دلیلی هست هیچ شاهد روشنی نه از لغتی، روایتی چیزی برایش نیست آنکه از روایات ما استفاده می‌شود - روایات معتبر هم دارد - آن این هست که می‌گوید «الفقیر الذی لا یسأل، و المسکین هو أجهد منه الذی یسأل» و در یکی از روایات هست «و البائس اجهدهم» آن دیگر خیلی سخت است خب این در روایات ما هست حالا ببینیم آیا واقعاً اینکه که می‌گوید فقیر الذی لا یسأل یعنی در فقیر یک چنین قیدی خوابیده؟ که حتماً باید سؤال نکند تا به او فقیر صدق کند به نظر می‌رسد که این روایت ناظر به تفسیر فقیر علی وجه الاطلاق نیست این روایت فقیر و مسکین را در آیه زکات که کنار هم قرار گرفتند می‌خواهد تفسیر کند که در یکی از روایات این مسئله که روایت ابی بصیر هست آن سؤال هم این هست که آیه شریفه را سؤال کردند « إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ ...» امام (علیه السلام) در تفسیر آیه این مطلب را فرمودند در روایت دیگرش آیه نیامده روایت محمد بن مسلم، این مطلب نیامده ولی به نظر می‌رسد که آن تفسیر آیه است نه تفسیر مطلق فقیر.

فقیر اصل معنایش به معنای نیازمند است محتاج، کسی که احتیاج داشته باشد افتقر أی احتاج، « أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّه» یعنی «أنتم المحتاجون الی الله» اما مسکین

معنای مختلفی برایش کردند یکی از اینها این هست که مسکین به اعتبار ... سکنی گرفته شده یعنی زمین‌گیر شده کسی که فقرش کانّ این قدر شدید است که آن را زمین‌گیر کرده نمی‌‌تواند جایی برود ولی به نظرم می‌رسد که این معنی متناسب این روایتی که « الذی یسأل» نیست آنکه متناسب با روایت « الذی یسأل» هست معنای دیگری که بر مسکین در لغت ذکر کردند که مسکنت به معنای ذلت و خاری هست به این اعتبار که خب مسکنت وقتی شخصی که سؤال می‌کند خود این سؤال منشأ یک نوع خاری و ذلت شخص می‌شود خب در روایات ما این مطلب اشاره شده « السؤال ذلّ و إن کان من این الطریق» می‌گوید به هر حال سؤال کردن این خودش یک نوع خاریی دارد ولو سؤال اینکه راه کدام طرف است؟ این مرحله‌ای از مراحل ذلت در سؤال خوابیده. می‌گوید بعضی‌ها در زمانهای قدیم برای اینکه سؤال نکنند اگر تازیانه‌شان از دست‌شان می‌افتد و سوار اسب بودند برای اینکه از کسی سؤال نکنند می‌آمدند پایین تازیانه‌شان را برمی‌داشتند دوباره سوار می‌شدند خب سوار اسب شدن و پیاده شدن خودش یک مشکله و دشواری دارد در حالی که می‌توانستند یک کلام بگویند که این را به من بده سعی می‌کردند این مطلب را نگویند به خاطر اینکه این به حال یک مرحله‌ای هست مرحله‌ای از ذل هست. خب این به نظر می‌رسد که اینکه در مسکین این معنی هست به معنای ذل، همین معنی هست ما در فارسی مسکین ترجمه‌اش بیچاره است ترجمه بیچاره معمولاً در جایی که ولو کسی که به حسب ظاهر گاهی اوقات همه اشخاص آنها را ... حالا این نکته را عرض بکنم بیچارگی گاهی اوقات به اعتبار این هست که بیچارگی‌اش ظاهر شده به آن سؤالی که هست بعضی وقتها بعضی افراد هستند بیچاره هستند ولی واقعاً خودشان را نمی‌دانند بیچاره‌اند ما در روایات ما می‌گوییم کافر ذلیل است یعنی بیچاره است ولو اینکه نمی‌‌داند بیچاره هست یا در آن روایتی هست که در داستان امام کاظم (علیه السلام) هست که مسافر نقل می‌کند مساکین می‌گوید یحیی بن خالد در منی مرور می‌کرد و گرد و خاک بلند بود یک چیز جلوی دماغش گرفته بود که این گرد و خاک به دماغش اصابت نکند که یک نوع به هر حال تبختر و بزرگمنشی برایش

بود امام (علیه السلام) گفت «مساکین لا یدرون ما یحلّ بهم» «فی هذه السنة» هم دارد امسال چه بلایی قرار است سرشان بیاید اینها نمی‌دانند «و أعجب من هذا» این عبارت بعدیش در ... این روایت در بصائر الدرجات هست در کافی هم هست یک مقداری فرق دارد من نقل کافی را نقل می‌کنم « و أعجب من هذا هارون و أنا کهاتین» می‌گویند من و هارون الرشید که کانّ هارون که قرار است من را زندانی کند و امثال اینها مثل دوتا انگشت هست که کنار هم دفن می‌شویم « و أنا کهاتین» می‌گوید ما این معنی را نفهمیدیم که « کهاتین» دوتا انگشت را کنار هم گذاشت « کهاتین» و ما متوجه نشدیم تا زمانی که «حتی دفناه معه» یا دفنّاه هم می‌شود تدفین کردیم یا دفن کردیم هر دو جورش می‌شود عبارت را خواند. این مساکین به اعتبار این هست که آدمهای بیچاره‌ای هستند این بیچاره مراد کسی نیست که زکات به او تعلق بگیرد چون به اعتبار اینکه خیلی حالشان بد هست بیچاره‌هستند خودشان هم نمی‌دانند گاهی اوقات ما می‌گوییم بسیار از اشخاص ثروتمند واقعاً بیچاره‌اند این بیچاره آن معنای اصلی بیچاره آدمهای ذلیل آدمهایی که واقعاً در یک مرحله‌ای از ذلت هستند خودشان هم ممکن است از آن خبر نداشته باشند اصل معنای فقیر و ذلیل از دو زاویه مختلف، فقر احتیاج هست ولو این احتیاج بروز هم نکرده باشد و « یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» فقیر متعفف باشد و از آن طرف آن ذلیل هم ممکن است یک ذلت واقعی باشد ممکن است ذلت ظاهری باشد ولی بحث سر این است که اولاً آیه زکات این دوتا را کنار هم قرار داده اولاً مراد از فقر و مسکین، فقر و مسکین از جهت نداری است مال نداشتن است نه فقر به معنای « أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّه» احتیاج به خدا و امثال اینها که « الفقراء رضائی» در بعضی روایات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) چنین تعبیراتی است این مراد نیست یک معنای خاصی یعنی نیازمند مالی فقر مالی این یک طرف قضیه است مسکین هم در آن سیاقی که در آیه شریفه قرار دارد مربوط به امور مالی است چون تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که اینها چون می‌خواهند زکات دریافت کنند باید از جهت مالی در مضیقه باشند تا استحقاق این را داشته باشند خب این در این سیاق این یک نکته، نکته دوم اینکه

ظاهر عطف تغایر است این مطلب را توضیح بدهم ببینید گاهی اوقات بعضی واژه‌ها هست که ما می‌دانیم که معنایش یکی هست و کنار هم که قرارش می‌دهند به جهت تأکید است مهر و محبت و دوستی را از دل همدیگر دریغ نکنید مثلاً ما تعبیر می‌کنیم مهر و محبت و دوستی اینها معناهایش یکی است نه اینکه معناهایش فرق داشته باشد و امثال اینها بعد کشور و مملکت خودتان را دوست داشته باشید کشور با مملکت معناهایش فرق ندارد کشور به همان معنای مملکت هست. خب این جورها. ولی بعضی واژه‌ها هست این واژه‌ها معناهای اصلی‌شان مختلف است ولی گاهی اوقات به تناسبات حکم و موضوع معنای عام اراده می‌شود گاهی اوقات هم می‌تواند معنای اینها یک معنای خاصی اراده بشود ببینید فقیر و مسکین وقتی کنار هم قرار بگیرند این ظهوری که می‌خواهد چیزهای مختلف را بیان کند یعنی اصناف مختلف را، این ظهور باعث می‌شود که مراد از فقیر، فقیر غیر مسکین باشد و مراد از مسکین، مسکینی باشد که آن جنبه‌ای از فقیر که در او هست در او نباشد به این معنی مسکین گفتیم به معنای کسی هست که ذلیل شده یعنی چه؟ در روایت هست کانّ این قدر فقرش شدید است که ... یک نکته دیگر هم ضمیمه بکنم گاهی اوقات بعضی وقتها شخص ممکن است اصلاً دو نفر هستند احتیاجشان مثل هم هست ولی یکی از اینها سؤال می‌کند یکی از اینها سؤال نمی‌کند اصلاً ممکن است یک نفری اصلاً مال‌دار باشد ولی بیاید سؤال کند در این روایت مفروض این هست که نفس سؤال‌موضوعیت ندارد سؤال از آن جهت که کاشف از فقر شخص هست منشأ استحقاق زکات می‌شود پس بنابراین مراد از این ذلت با توجه به قرائن اینکه این مال مستحقین است مال کسانی هست که واقعاً ندارند نه آن کسانی که ادعاء می‌کنند ندارند این مطلب باعث می‌شود که مسکین ولو در این سیاق به معنای مطلق ذلیل نیست ذلیلی که واقعاً‌مال‌دار است. ذلیلی که فقیر باشد نه اینکه اصل معنای مسکین یعنی ذلیلِ فقیر، نه در این سیاق آیه مسکین خصوص فقیر مراد می‌شود یعنی مسکینی که واقعاً مال ندارد فاقد المال الذلیل الفاقد للمال. این دوتا را باهمدیگر به قرینه خصوص مقامی که در این آیه شریفه هست اراده می‌شود. خب بنابراین در اینها از یک طرف مسکین تعبیر شده

مسکین و فقیر رابطه ابتدایی‌اش عموم و خصوص من وجه‌اند ممکن است یک شخصی مسکین باشد یعنی ذلیل باشد ولی واقعاً فقیر نباشد کداءهایی که مال هم دارند و خب ذلیل هم هستند و امثال اینها.

حالا به تناسب داخل پرانتز یک چیزی بگویم یک خاطره‌ای همیشه من را اذیت می‌کند این خاطر. یک بنده‌خدایی بود حمام رفته بودم مشهد. یک گدایی بود آنجا یک کسی از آن سر حمامی‌ها و اینها به او گفت که ده تومان به تو می‌دهم این چایی را بریز زمین لیس بزن بخور! و او هم این کار کرد. که من بیش از همه از پستی این بنده خدایی که حاضر می‌شود دیگری را این قدر خار کند و امثال اینها آنکه حالا هویتش را از دست داده ولی این چقدر خار هست چقدر پست است که این طوری چیز می‌کند. خب به هر حال یک افرادی هستند ممکن است اصلاً طرف احتیاج هم نداشته باشد ولی این قدر اصلاً شرم و حیاء و این طور چیزها از وجودش رفته باشد دیگر هیچ چیز برایش ارزش ندارد.

خب اینها مراد مسکین می‌تواند فقیر واقعاً نباشد ولی ذلیل شده باشد این قدر ذلیل شده باشد که دیگر هویت خودش را از دست داده باشد ولی در این آیه شریفه به قرینه خصوصیات آیه و تناسبات حکم و موضوع مراد از مسکین فاقد المال است. ولی فاقد المالی که فقدان مال او به حدّی باشد که او را به ذلت وادار کرده باشد یعنی فقدان مال شدید به طور معمول افراد تا خیلی در تنگنای سخت قرار نگیرند اگر عزت نفسی که افراد دارند باعث می‌شود که این ذُلّ سؤال را تحمل نکنند. از آن طرف به قرینه ظهورِ تعدد اوصاف در تغایر به این قرینه مراد از فقیر غیر آن مسکین می‌شود پس اینها این مجموعه باعث می‌شود که «الفقیر الذی لا یسأل» از آن اراده بشود «المسکین الفقیر الذی یسأل» اراده بشود والّا نه اینکه ذاتاً‌اینکه به اصطلاح معناهایشان این شکلی باشد. خب اینجا که کنار هم قرار بگیرند معنایش این طوری مغایر می‌شود.

پرسش: این را الان شما به درجه فقر هم برگردانید پاسخ: می‌خواهم بگویم به درجه فقر هم مربوط می‌شود از خود این روایت هم استفاده می‌شود که این که سؤالش ناشی از شدت فقر است آن «البائس اجدهم» که آن روایت ذیلش دارد در

کلمات فقهاء هم در ذیل همین قول ... این قولی که الذی یسأل و الذی لا یسأل و امثال اینها که فرق گذاشتند که بعضی‌ها فقیر را گفتند الذی یسأل هست بعضی‌ها مسکین را گفتند الذی یسأل هست ولی در همه این کلمات این مطلب اشاره شده که الذی یسأل، اجهد هست این را در کلمات مفسرین هم ببیند این تعبیر در کلماتشان وارد شده علتش این است که کانّ شدت احتیاج آنها را به اظهار کشیده است. یک نکته را هم ضمیمه بکنم من فراموش کردم این را بگویم یک گونه دیگری ممکن است ما بگوییم بعضی از مفاهیم ظاهرش یعنی گاهی اوقات از بعضی از مفاهیم فرد ظاهر شده‌اش اراده می‌شود کانّ ذلیل ممکن است به معنای خار باشد چه خاریی که ظاهر باشد چه خاریی که ظاهر نباشد یحیی بن خالد آن خارترین خار هست ولی ظاهر نیست یعنی خارجاً اشخاص این خاری و پستی او را متوجه نمی‌شوند به طوری که اگر گفتند ذلیل هیچ کس یحیی بن خالد برمکی را در ذهنش خطور نمی‌کند ولی گاهی اوقات مراد از این واژه‌ها خصوص افراد معلومه‌اش هستند. مثلاً حالا این جمله ببینید ما گاهی اوقات می‌گوییم عالم را اکرام کنید. گاهی اوقات می‌گوییم جاهل را اکرام کنید. گاهی اوقات می‌گوییم «وجب اکرام السادة سواء کان عالما أو جاهلا أو مجهول الحال» این کلمه مجهول الحال که به کار می‌بریم این قرینه است بر اینکه عالماً أو جاهلاً که می‌گفتید مراد از عالماً عالم واقعی نیست و مراد از جاهل، جاهل واقعی باشد چون بین اینها دیگر شق ثالث وجود ندارد. بلکه مراد العالم المعلوم، و مراد از جاهل هم جاهل معلوم هست که یک فرد سومی برایش درست شده این علتش این است که خیلی وقتها کلمه عالم را که به کار می‌بریم مراد عالم معلوم است ولو به ... مراد از عالم،‌عالم معلوم است و مراد از جاهل، جاهل معلوم می‌تواند ... البته اگر همین طوری عالم می‌گفتند این طور نیست که اختصاص به عالم معلوم پیدا کند احتمال اختصاص پیدا ... آن نیاز به قرینه دارد آن بعضی وقتها چون همین مقدار که ممکن است مراد از عالم، عالم معلوم باشد و مراد از جاهل، جاهل معلوم باشد می‌آیند یک شق دیگری را هم اضافه می‌کنند برای اینکه دیگر حکم را به جمیع صورتهای مسئله بخواهند تصریح کرده‌باشند هم عالم معلوم هم جاهل معلوم هم

مجهول الحال همه اینها حکم مشمول حالش هست در این آیه شریفه که مساکین تعبیر شده مساکین می‌تواند به قرینه فقیری که در کنارش قرار گرفته که به این معنی باشد که چون هر دو اینها فقیر هستند ولی یکی‌شان ظاهر ذلت‌بار دارد یکی‌شان ظاهر ذلت‌بار ندارد اینجا به قرینه وجود مسکین ما بگوییم مراد از ذلیل، ذلیلی ظاهر شده و آن ذلتش به آن سؤالی هست که انجام می‌دهد

پرسش: اگر این را نگوییم و همان قبلی را بخواهیم بگوییم شاید از آن جهت هم سؤال بشود که همین که فقیر را می‌گفت فقیر یعنی آن کسی که مثلاً فقیر است مثل آن کسی است که اشد فقراً هست که این سبب مثلاً سؤال کردن شده و همین فقیر را که می‌گفت ما با مفهوم اولویت می‌فهمیدیم که حتماً پس مسکین هم مسحق زکات هست. پاسخ: بله. من حدس می‌زنم نکته قضیه این هست که بسیاری از این کسانی که سائل بودند شاید این نکته باشد که نفس سؤال گاهی اوقات افراد را به این توهم وادار می‌کرده که دیگر این سؤال که بکند دیگر این کانّ این فقر را نباید به او داد هم به خاطر اینکه به هر چیز شده

پرسش: ... پاسخ: توهمی بشود که نفس سؤال باعث ... یک چنین چیزهایی من فکر می‌کنم باشد که اینجا در واقع می‌خواهد بگوید فقیری که سائل هم هست آن مشمولش هست ولو این سائلهایی که هستند خیلی‌هایشان این حالت را ندارند علت جدا ذکر کردنش یک دفع یک چنین توهمی باشد که مثلاً ... خب در روایات ما هم خیلی این مطلب وارد شده ما به سائل پول بدهیم یا ندهیم؟ یک جورهای مختلف نقل شده بعضی‌ها می‌گوید بدهید. بعضی‌ها می‌گویند «من وقعت فی قلبک الرقة» جورهای مختلف حالا آن روایت بحث اینکه به سائل به کف پول داده بشود یا پول داده نشود این را مراجعه کنید. می‌خواهم بگویم علتی را که آن را دو چیز ذکر کرده دفع این توهم هست که فقر واقعی تمام الموضوع هست و سؤال مانع از این مطلب نیست علی أی تقدیر غرضم این است ببینید می‌خواهم بگویم که این دوتا کنار هم قرار می‌گیرند کنار هم قرار گرفتن‌شان با آن مطلبی که ظهور اینها در این هست که یک نوع تغایری در آن هست باعث می‌شود که اینها را یک معنای خاصی اراده بشود حالا به دو جوری که توضیحش گذشت ولی اگر اینها

جداجدا باشند مساکین جدا باشد فقیر جدا باشد باید دید تناسبات حکم و موضوع چی اقتضاء می‌کند که آیا اولاً مراد از فقیر، فقیر مالی است؟ یا فقیر غیر مالی است؟ فرض کنید به فقرای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلّم) کمک کنید. یعنی نیازمندها، ولی نیازمندان فرهنگی به امثال اینها. یا جایی که می‌گوید کفار مساکین هستند یعنی تناسبات حکم و موضوع اینها هست که تعیین کننده هست که اصل فقر که عرض کردم اصل فقر یعنی نیازمند. اصل مسکین هم یعنی ذلیل اینها موارد فرق دارد یعنی اینکه حالا جهت فقر چه جهتی هست جنبه مالی است؟ یا جنبه فرهنگی است؟ معلومه است؟ مجهوله است؟ فقر واقع است؟ فقری که ابراز شده است و امثال اینها، اینها خصوصیات مورد خیلی دخالت دارد نمی‌شود به طور کلی حکم کرد که وقتی فقیر از مسکین جدا شد اینها معنایشان عام می‌شوند نه معنایشان عام نمی‌شوند اینها دوتا از دو زاویه دید هست بعلاوه تناسبات حکم و موضوع ممکن است معنایش یکی بشوند ممکن است معنایش یکی نشوند و این محصل عرض من است. من این نکته را می‌خواهم بگویم اینکه \_ حالا فردا در این مورد صحبت می‌کنیم \_ موارد دیگری که کنار هم قرار گرفتن باعث می‌شود که معناها را تغییر بدهد.

پرسش: مجرد اقتران را می‌خواهید بفرمایید در اینها پاسخ: نه هیچکدام از اینها می‌گویم فی الجمله است و آن هم با تناسبات حکم و موضوع. این اقتران و افتراق خود اینها خیلی موضوعیت ندارد اقتران و افتراق بعلاوه خصوصیات مورد و تناسبات حکم و موضوع فی الجمله می‌تواند منشأ تغییر این مفاهیم بشود به عنوان قانون عام و امثال اینها به اینها چیز کردن مطالب درستی نیست حالا مثالهای متنوع مختلفی که در این بحث هم هست که آنها را حالا می‌گویم دیگر به آنها بخواهیم بپردازیم اصلاً از بحث خارج می‌شویم درست است یا نادرست من فقط خواستم مثالهایش را ذکر کرده باشم این است که این فی الجمله این مطلب درست است که کنار هم قرار گرفتن و از هم جدا شدن منشأ تغییر ظهور واژه‌ها می‌شود این مطلب درست است ولی نه به این سعه و ضیق. کلما، متی افترقا اجتمعا و متی اجتمعا \_ با متی که تعبیر کردند \_ هر زمان و امثال اینها این تعبیرات یک

تعبیراتی هست که اصلاً منطقی نیست یعنی من یک توجیه منطقی برایش پیدا نکردم و عرض کردم در کلمات قدمای اهل لغت که من اصلاً ندیدم قدیمی شخصی که دیدم مرحوم شیخ طوسی است آن هم در مورد فقیر و مسکین فقط فرموده بودند در غیر فقیر و مسکین این همه مثالهای مختلفی که هر جا ما گیر کنیم یک چیز را که کالفقیر و المسکین «إذا اجتمعا افترقا» به قانون گله گشادی مطلب را دنبال کنیم اصلاً قابل دفاع نیست.

 «و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»